

# سعدی

۵ مه ۲۰۰۹



## بزنگاه رویارویی!

نتایج هولناکی را برای ملت ایران به ارمغان خواهد آورد که در ۲۸ مرداد و ۲۲ بهمن به دست داد.

کسانیکه امروز حضور مردم در پای صندوق‌های رأی را «سرنوشت‌ساز» توصیف می‌کنند، این اصل را به طور کلی از نظر دور نگاه داشته‌اند که این حکومت در عمل ثابت کرده که با مردم و الهامات مردم هیچ کاری ندارد. وظیفه این حکومت در چارچوب استراتژیک لبیک به نیازهای آشکار و پنهان و اشنگتن، و در چارچوب داخلی سرکوب و تحمیل خفقان فرهنگی، اقتصادی، علمی، هنری و ادبی در

بد نیست کمی هم از انتخابات حکومت اسلامی و مسائلی سخن بگوئیم که در ارتباط با این «انتخابات» قرار می‌گیرد. می‌دانیم که چند هفته دیگر قرار است ملت به اصطلاح «رأی بدهد!» در اینکه این چه نوع رأی‌گیری می‌تواند باشد، و اینکه شرکت در این خیمه‌شب‌بازی فقط به معنای تأیید سیاست‌های یک حکومت سرکوبگر خواهد بود، بارها و بارها در همین وبلاگ مطالبی نوشته‌ایم. ولی بالاجبار باز هم می‌باید در همینجا تکرار کنیم که از بازی در زمین یک حاکمیت استعماری، به هر طریق ممکن می‌باید اجتناب کرد. این بحث گسترده است، و در کمال تأسف جایی در یک وبلاگ نمی‌تواند داشته باشد، ولی ساده‌انگاری در بحث ساختارهای سیاسی، مالی و اقتصادی همان



کشور و نهایت امر فراهم آوردن زمینهٔ چپاول ملت توسط سرمایه‌داری غرب است. ما به هم‌میهنان عزیز اطمینان می‌دهیم که هر کس، حتی آنان که رسماً مخالفان این حکومت به شمار می‌روند اگر در چارچوب سیاست فعلی به مقام ریاست جمهوری و یا حتی «ولایت فقیه» در این حکومت دست یابند، مسائل جامعه به هیچ عنوان تغییر نخواهد کرد و هیچ مشکلی حل نخواهد شد. و بالاجبار در همینجا می‌باید عنوان کنیم که اگر کسانی چنین القائاتی دارند، در کمال تأسف سوءنیتی در کار است. بیرون کشیدن چند «چهره» شناخته شده و یا ناشناس و تبدیل آنان به «نامزدهای» انتخاباتی و گذاشتن چند جملهٔ کلیدی در دهان هر یک از اینان نمی‌تواند مشکلات یک ملت و یک کشور را حل کند؛ این ملت و کشور هر چه باشد در این اصل تغییری به وجود نخواهد آمد.

خوشبختانه امروز ملت ایران تجربهٔ مفتضحانهٔ سیدخندان را از سر گذرانده. زمانی که سیدمحمد خاتمی هیاهو و داد و فریاد «دمکراسی» و «مردم‌سالاری» به راه انداخته بود، ما و امثال ما کم نمی‌نوشتیم، ولی در غیاب شبکهٔ فراگیر اینترنت، روزنامه‌ها و خبررسانی‌هایی که هم امروز در اطراف این «انتخابات» دست به بازی‌های مردم‌فریبانه زده‌اند، صدای ما را به گوش هم‌وطنان نمی‌رساندند. امروز نیز تمامی سعی خود را می‌کنند که به هر طریق از انعکاس نظریات ما و همفکران ما جلوگیری به عمل آید. می‌باید این سؤال را مطرح کرد که این چه نوع «آزادیخواهی» است که «کلیدواژه» اصلی آن جلوگیری از سخن گفتن دیگران، ممانعت از برخورد آراء و نهایت امر تحمیل سکوت بر مخالفان است؟ مسلماً آنان که در برج‌های عاج خود با تکیه بر دلارهای بادآوردهٔ نفتی در خارج و داخل کشور در راه «آزادی و دمکراسی» مطلوب‌شان عرق می‌ریزند به این پرسش پاسخی نخواهند داد، چرا که اصل کلی در این «بساط» و معرکه‌گیری جلوگیری از حضور و کلام دیگران شده.

در اینجا می‌باید سخن از استراتژی‌های حاکم بر سیاست کشور ایران نیز به میان بیاوریم؛ همین استراتژی‌هاست که امروز شکاف‌های ظاهری در بطن حکومت اسلامی به وجود آورده، و جامعه را اینچنین دستخوش تلاطمات

ساختگی کرده. در پس پردهٔ منافع سیاسی، هر کدام از این «تلاطمات»، ورای آنچه در ظاهر می‌نمایند معنا و مفهومی دارد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مرزهای شمالی ایران پدیدهٔ بی‌اهمیتی نیست. بارها در مطالب خود به «فروپاشی دیوارهای امنیتی» که نتیجهٔ این تغییر و تحول است اشاره کرده‌ایم. ولی در کمال تعجب تمامی نویسندگان و تحلیل‌گران ایرانی‌نما و حتی انواع خارجی، در بررسی مسائل ایران از حضور روسیهٔ سرمایه‌داری در شمال کشور «فاکتور» می‌گیرند! این نوع «تحلیل» از مسائل کشور ایران، فقط به معنای اهانت به ایرانیان و بی‌ارزش گرفتن افکار عمومی و دانش سیاسی نزد صاحب‌نظران و جوانان کشورمان است.

در تاریخچهٔ رخدادهای معاصر کشور، یا حداقل آندسته رخدادها که پس از انقلاب اکتبر تحت نظر انگلستان و سپس ایالات متحد در ایران به وقوع پیوست، در تسلسلی ضد ایرانی حکومت سلطنت سنتی در کشور تبدیل به یک فاشیسم «نوگرا» شد. ولی نمی‌باید اشتباه کنیم، حکومت فعلی نیز خود در راستای همین فاشیسم قرار می‌گیرد. بی‌دلیل نیست که عملاً تمامی صاحب‌نظران حوزه‌های علمیه پس از این به اصطلاح «انقلاب اسلامی» ظاهراً به دست مخالفان و در واقع توسط کودتاچیان «ترور» شده‌اند، و یا همچون امثال منتظری و بسیاری دیگر خانه‌نشین‌اند. میدان به دست کسانی افتاده که احدی در حوزه‌های علمیه برای‌شان مرجعیت و اهمیت حوزوی قائل نیست.

خلاصه می‌گوئیم، اگر استعمار در فردای کودتای میرپنج، جهت راه‌گشایی برای «جعل» یک طبقهٔ اشرافی‌نما، طبقه‌ای که میرپنج در رأس آن قرار می‌گرفت دست‌اندرکار نابودی طبقات اعیان و اشراف شد، پس از کودتای ۲۲ بهمن نیز درست همین کار را کرده. یک طبقهٔ جعلی «روحانی» و یک ساختار حوزوی ساختگی جایگزین ساختارهای گذشته شده. مشتی لات و لوط یک شبه تبدیل به آیت‌الله و حجت‌الاسلام شدند و مخالفان‌شان را نیز

به شدت سرکوب کرده‌اند. دیگر ساده‌تر از این نمی‌توان تصویری از سیاست حاکم بر دورهٔ معاصر کشور ترسیم کرد.

ولی به دلیل همان فروپاشی اتحاد شوروی که اکثر «صاحب‌نظران» حتی زحمت بررسی چند و چون آن را هم به خود نمی‌دهند، استعمار دیگر نمی‌تواند به صورت ظاهری این ساختارهای جعلی را که به دست عوامل خود بر جامعهٔ ایران حاکم کرده، همچون گذشته و از طریق چند حرکت برق‌آسا یک‌شبه تغییر دهد. پروژه‌های کودتا، انقلاب، رفورم‌های اعمال شده از طریق رأی هرم قدرت، و ... دیگر کارساز نیست، چرا که روسیه بارها و بارها رسماً عنوان کرده که در مورد ایران «معامله» نخواهد کرد. این اظهارات به صراحت روشن می‌کند که «تحولات» برق‌آسایی که ما ملت طی ۸ دهه در کشور شاهد بودیم همگی به دلیل سکوت اتحاد جماهیر شوروی در برابر توطئه‌های سیاسی غرب بر کشور ایران تحمیل می‌شد. و به دنبال همین خطوط نوین استراتژیک است که شاهد شکست پروژه «سید خندان» نیز می‌شویم. این پروژه بر خلاف تمامی سخن‌پردازی‌هایی که نانخورهای استعمار در اطراف آن باب کرده و به راه انداخته‌اند در واقع بازسازی فاشیسم اسلامی در کشور بود. و از طریق آن می‌بایست زمینهٔ به قدرت رسیدن یک استبداد جدید و قدرتمند را تحت شعارهای نوین شاهد می‌بودیم!

ولی این توطئه همانطور که دیدیم با شکست روبرو شد و به دنبال همین شکست بود که حوادث ۱۱ سپتامبر، حمله به افغانستان، اشغال عراق، شکست ارتش اسرائیل در لبنان، به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در ترکیه، و امروز بحران گسترده در بطن حاکمیت پاکستان را شاهدیم. خلاصه می‌گوئیم تمامی استراتژی‌های دیرپای غرب در منطقهٔ خاورمیانه و آسیای مرکزی در عمل از پایه و اساس دیگرگون شده. امروز غرب مشکل می‌تواند بدون تهدید مستمر روسیه با توسل به بنیادگرایان اسلامی، حتی سیادت

خود را بر منطقهٔ خاورمیانه و آسیای مرکزی حفظ کند. ولی در مورد تحلیل این نوع «تهدیدات» می‌باید بسیار محتاط بود، غرب جرأت به خطر انداختن روسیه را ندارد، همانطور که فروپاشی تمام و کمال امپراتوری غرب در جهان اسلام آنقدرها که برخی فکر می‌کنند به نفع روسیه تمام نمی‌شود.

در چنین چشم‌اندازی است که می‌باید آیندهٔ سیاسی ایران را ترسیم کرد، نه در راستای وعده‌های انتخاباتی یک شیخ فاسد که همکار امثال شهرام جزایری بوده، و یا اظهارات یک نخست‌وزیر سابق که هنوز مسئولیت قتل چند هزار جوان ایرانی را در زندان‌های کشور بر دوش دارد. در چنین چشم‌اندازی است که می‌باید آرایش جدید نیروهای سیاسی مورد نظر قرار گیرد، و نه در چارچوب استراتژی‌های نخ‌نما و مضحک گروه‌هایی از قماش حزب‌توده، نهضت آزادی و بسیاری دیگر از جریان‌های سیاسی که هنوز در بطن روابط جنگ‌سرد «یخ» زده‌اند. قسمت عمدهٔ اپوزیسیون سیاسی حکومت اسلامی در عمل هنوز مواضع جنگ‌سرد را دنبال می‌کند؛ اینان فکر می‌کنند که روزی خواهد رسید که یک «چراغ‌سبز» از این و یا آن محفل، می‌تواند گروه‌هایی را بر تحولات سیاسی ایران حاکم کند! این ایده‌ها دیگر پوسیده. می‌باید در چارچوب یک تحول فراگیر و بنیادین در میدان سیاسی کشور پروژه‌های عملی و اجتماعی ارائه داد.

فرستادن امثال خاتمی و یا میرحسین موسوی به کاخ ریاست جمهوری، پروژه‌ای که بسیاری از نانخورهای استعمار از آن با آب و تاب فراوان سخن به میان می‌آورند، مشکل می‌تواند نتیجهٔ بهتری از آنچه پیشتر و طی دو دوره ریاست جمهوری خاتمی برای ملت ایران تأمین کرده، به دست دهد. اصلاح‌طلبان در چارچوب فعلی حاکمیت، از ساختار قدرت در حکومت اسلامی بهره‌ای ندارند؛ اینان برای تحصیل این ساختار و ایجاد یک بنیاد نوین استعماری پای به میدان گذاشته بودند و زمانیکه استعمار نتوانست این زمینه را برای‌شان تأمین کند زمین‌گیر شدند. امروز نیز در بر همین پاشنه خواهد چرخید.





از طرف دیگر تمديد دوره دولت احمدی‌نژاد يك دهن‌كجی و توهين و دشنام به تاريخ و ملت ايران خواهد بود. احمدی‌نژاد برای فراهم آوردن زمینه اشغال مناطق نفتی ایران توسط ارتش انگلستان پای به کاخ ریاست جمهوری گذاشت. پروژه‌ای که دیگر کفن‌اش نیز پوسیده. این فرد حتی در بطن حاکمیت اوباش جمکران نیز از جمله «اوباش» به شمار می‌رود. در نتیجه منطقی می‌نماید که افراد دیگری از طرف این حکومت پای به میدان این «انتخابات» بگذارند. در غیر اینصورت می‌باید قبول کرد که حکومت اسلامی در بن‌بست کامل سیاسی قرار گرفته. بن‌بستی که برخلاف نمونه‌های تاریخی آن به فروپاشی سریع و آنی منجر نخواهد شد.

به هر تقدیر، آرایش حکومت هر چه باشد، طی روزهای آینده این ملت ایران است که می‌باید گام به گام حکومت دست‌نشانده را به عقب‌نشینی از مواضع ضد ایرانی خود وادار کند. و این مسیر مسلماً نمی‌تواند از طریق شرکت فعال در انتخابات نمایشی جمکران عملی شود. نامزدهای این «انتخابات» همگی از جمله وابستگان به گروه‌های سرکوب‌اند، کار زیادی هم با «مردم» و «دمکراسی» ندارند! از طرف دیگر شیوه شمارش و تثبیت آراء و نهایت امر آنچه تحت عنوان «ساختار قدرت» در بالا آوردیم، هر گونه امیدی به تحولات سازنده در پی برگزاری این «انتخابات» را از میان برمی‌دارد. میان این نامزدها و احتمالاً آنان که بعدها پای به میدان «انتخابات» می‌گذارند با حکومت شکافی وجود ندارد؛ شکاف واقعی بین مردم و حاکمیت است. و این مردم‌اند که می‌باید از این فرصت استفاده کرده، تا حد امکان ساختار استعماری را در مقابل مطالبات واقعی، ملموس، صنفی، مالی، اقتصادی، مطبوعاتی، اجتماعی و ... وادار به عقب‌نشینی کنند. و این فشار را توده‌های مردم فقط از طریق عدم شرکت در انتخابات «نمایشی» می‌توانند بر دولت دست‌نشانده اعمال کنند.

در غیر اینصورت وضعیت نابسامان فعلی، وضعیتی که حکومت را در شرایط «پادرها» نگاه داشته در کشور ایران باز هم برای مدتی «تمدید» خواهد شد. خلاصه می‌گوئیم، آن‌ها که مردم را به شرکت در این «انتخابات» دعوت می‌کنند چشم امیدشان به محافل غرب است که طی چند صباح آینده شرایط گذار «برق‌آسا» به یک حاکمیت دست‌نشانده نوین را فراهم آورد. ولی در همینجا بگوئیم که این رویا دیگر عملی نخواهد شد. دیر یا زود می‌باید تشکیلات وابسته به منافع واقعی گروه‌های اجتماعی، صنفی، مطبوعاتی، حرفه‌ای و ... در برابر دولت دست‌نشانده قدعلم کند و مطالبات خود را پیش براند. از این صورت‌بندی دیگر گریزی نیست.

در صورت تحریم فراگیر این انتخابات «نمایشی» مردم ایران می‌توانند پیام روشنی به حامیان حکومت استعماری بدهند، و مسلم بدانیم که استعمار برای حفظ منافع خود هم که شده، آنهم در مرزهای روسیه، سریعاً در برابر خواست‌ها و مطالبات عمومی دست به عقب‌نشینی خواهد زد. از قضای روزگار آنان که امروز به طرق مختلف از شرکت مردم در انتخابات «حمایت» می‌کنند در واقع آب به آسیاب استعمار می‌ریزند، و قصد دارند استعمار را، هر چند به صورت گذرا، از بن‌بستی که در برابر مطالبات واقعی مردم با آن روبرو خواهد شد، نجات دهند.